

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آغاز سخن با
دعایی از پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)

.....

(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)

.....

(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)



(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم، یا به جهل کشیده شوم)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا
مَا بَقِيْتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ
وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

جلسه‌ی چهارم

انسان

از دیدگاه قرآن کریم

(لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ)

.....

(کتابی (با عظمت) را به سوی شما نازل
کردیم که ذکر شما در آن است پس چرا
عقل خود را به کار نمی گیرید؟)

(سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰)

آنچه گذشت

شخصیت‌های مطرح شده در قرآن کریم،

(جنبه‌هایی از وجود خودمان)

را برای ما روشن می‌کند؛



در این روشنایی، (مسیر سعادت)، را می‌یابیم؛

و در این حال (تمامی شخصیت‌ها)،

(چه سعید و چه شقی)،

برای ما یک (امکان تعالی)، به حساب می‌آید.

هر زمانی انسان خود را (بی‌نیاز فرض کند)؛ (طغیان)، می‌کند.



منشأ (طغیان)، (خود را بی‌نیاز فرض کردن) است.

منشأ (خود را بی‌نیاز فرض کردن) هم

(دارا دیدن خویشتن) است.

حال این دارایی ممکن است

ثروت، قدرت، سلطنت و یا توهم دارایی باشد.

منشأ (شیطنت) و منشأ (طغیان و فرعونیت)

غرق شدن در (انانیّت) است؛
و نشانه‌ی این (انانیّت) گفتن جمله‌ی (أَنَا خَيْرٌ) است:

(فرعون جان) برای حکومت بر انسان،
(عقل و زمینه‌ی تعقل را می‌گیرد)؛
(خواری و جهل را به انسان تحمیل می‌کند).

ادامہ ی سخن

چگونگی سیر انسان
از حق به سوی باطل

از نگاه قرآن کریم

انسان دارای ترازویی برای تشخیص (تقوی و فجور) است:

(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

خداوند (تقوی و فجور) را به نفس الهام کرد.

.....
(تقوی): یعنی مراقبت از خویشتن.

(فجور): پاره کردن پرده دینداری؛

و ارتکاب نواهی و ترک اوامر الهی.

(الهام): افاضه‌ی حقایق از جانب حق تعالی بر قلب انسان.

گرچه انسان دارای ترازویی
برای تشخیص (تقوی و فجور) است:

اما در درون انسان و همراه و همبسته‌ی با او،
دو خصوصیت دیگر به نام
(شهوت و غضب) هم وجود دارد؛

(کمال انسان)

در (تعادل شهوت و غضب) است.

.....

اما اگر انسان در پرداختن به

دو قوه‌ی (شهوت و غضب) زیاده‌روی کند،

از (برهم خوردن تعادل قوا)

در جان انسان صفت دیگری متولد شده و رسوخ می‌کند؛

نام این صفت (استکبار از حق و سرکشی از حقیقت) است.

(استکبار از حق و سرکشی از حقیقت)

در تمامی وجود انسان رسوخ می‌کند.

در این حال، دیگر



(به حق توجه نکرده و صدای دعوت آن را نمی‌شنود)؛

عملش برای او زینت پیدا می‌کند؛

حق را با باطل می‌پوشاند در حالی که خودش به باطل

بودن خویش آگاه است؛

مؤیدی از قرآن کریم

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)

(آیا کسی را که هوای خود را اله خود گرفته بود
ندیدی؟)



(وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ)

(خداوند او را با وجود این که علم داشت؛
گمراه کرد)

(وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ)

(خداوند بر شنوایی و قلبش مهر زد)



(وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً)

(و بر روی بینائیش پرده‌ای قرار داد)

در این آیه، صفاتِ

(اضلال، ختم بر سمع و قلب و قرار دادن پرده بر روی بینایی)

به خداوند نسبت داده شده است:

(وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ)

(وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً)



اما آنچه موجب این تصرفات الهی شده است،

این است که او اله خود را هوای خود گرفته است:

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)؛

بررسی و تحلیل صفت استکبار

استکبار مانع سجده کردن
شیطان شد

(فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ)

(تمام ملائکه سجده کردند به جز ابلیس)



(أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

(او سر باز زد و استکبار ورزید و از کافران بود)

کلمه‌ی (استکبار) به معنای (خود را بزرگ دیدن) است.

.....

علامت (خود بزرگ بینی ابلیس)،

جمله‌ای بود که در پاسخ به سوال از علت سجده نکردن داد:

(شیطان) در پاسخ سوال

(چرا سجده نکردی؟)

پاسخ داد:

(قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) (من از او بهترم).

استکبار مانع پذیرش دعوت
جناب موسی شد

(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ
مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا)

(موسی و هارون را با آیاتمان به سوی فرعون و سران
قومش فرستادیم)

.....

(فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ)

(اما آنها استکبار ورزیدند و از قوم مجرم بودند)

استکبار مانع شد به آیات

فراوانی را که برایشان

فرستاده شد ایمان آورند

(فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ
وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ)

(پس طوفان و ملخ و شیش و وزغ و خون را که
معجزاتی جداگانه بود به سوی آنان فرستادیم)



(فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ)

(اما آنها استکبار ورزیدند و از قوم مجرم بودند)

استکبار مانع پذیرش دعوت
جناب صالح شد

(قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا
لِمَنْ أَمَنَ مِنْهُمْ)

(سران مستکبر قوم صالح، به مؤمنینی که ضعیف
پناشته شده بودند گفتند:)

.....

(أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ)

(آیا شما به رسول بودن صالح از جانب پروردگارش
علم دارید؟)

(قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ)

(مؤمنین گفتند ما به آنچه صالح برای آن فرستاده
شده ایمان داریم)

.....

(قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ)

(مستکبرین گفتند: ما به آنچه شما به آن ایمان دارید
کافریم)

استکبار مانع پذیرش دعوت
جناب شعیب شد

(قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ)

(سران مستکبر قوم شعیب گفتند:)



(لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا)

(ای شعیب! تو و مؤمنین به تو را از دیارمان اخراج

می‌کنیم)

مستکبران پیشوایان اهالی شقاء

زمانی که خداوند از تکذیب کنندگان انبیاء
صحبت می‌کند،
آنها را به دو گروه **مستکبران** و **ضعفا** تقسیم
می‌کند.

.....

مستکبران امام و پیشوای **اهل شقاوتند**.

(وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ)

(وقتی آشکارا در محضر الله تعالى قرار می گیرند،
ضعیفان (مقلدان و مطیعان مستکبران) به پیشوایان
مستکبر می گویند: ما تابع شما بودیم، آیا می توانید
ذره‌ای از عذاب الهی را از ما دفع کنید؟)

روایتی از امام صادق علیه
السلام درباره‌ی استکبار

قال الصادق عليه السلام:

مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا، فَهُوَ مِنْ

الْمُسْتَكَبِرِينَ؛

فَقُلْتُ لَهُ إِنَّمَا يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَيْهِ فَضْلًا بِالْعَافِيَةِ إِذَا رَأَهُ

مُرْتَكِبًا لِلْمَعَاصِي

فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا أَتَى

وَ أَنْتَ مَوْقُوفٌ مُحَاسَبٌ أَمَا تَلَوْتَ قِصَّةَ سَحْرَةِ مُوسَى

ترجمه و توضیح روایت

(مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا،
فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ؛)

.....

(کسی که در خود نسبت به دیگری
برتری ببیند، از مستکبران است.)

شنونده‌ی روایت از شنیدن این مطلب تعجب کرده و
از امام سوال می‌کند:

.....

(فَقُلْتُ لَهُ إِنَّمَا يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَيْهِ فَضْلًا بِالْعَافِيَةِ إِذَا رَأَهُ
مُرْتَكِبًا لِلْمَعَاصِي)

(به امام گفتم: خودش را برتر می‌بیند به این سبب
که از گناه محفوظ است و دیگران مرتکب معصیت
هستند)

امام علیه السلام در جواب فرمودند:



(فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا أَتَى
وَ أَنْتَ مَوْقُوفٌ مُحَاسَبٌ)

(هرگز هرگز! شاید کسی که مرتکب معصیت است
مورد غفران واقع شده و تو نگه داشته شده و مورد
محاسبه قرار گیری)

دقت کنید!

تا اینجا، روایت مبهم بوده و قابل درک نیست؛



چطور می‌شود که:

(کسی که مرتکب معصیت نمی‌شود)،

خود را از (کسی که مرتکب معصیت می‌شود) برتر نبیند.

چالش دیگر این است که:

(خود را از دیگران برتر ندیدن)

(یک امر قلبی)، است.

و نمی‌توان به صرف یک توصیه، تظاهر به این امر کرد.

چالش اساسی این است که:

(چگونه می‌شود در قلبم خودم را از دیگران برتر نبینم)

امام علیه السلام با یک جمله راهکاری
عجیب ارائه می کنند:



(أَمَّا تَلَوْتُ قِصَّةَ سَاحِرِ مُوسَى)

(آیا قصه‌ی ساحران موسی را نخوانده‌ای)

ساحران فرعون

گروهی بودند که برای مبارزه با امام حق موسی اجیر شده بودند.

تمام آرزوی آنها دریافت اجرت و عزیز شدن نزد فرعون بود.



(قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ)

(پرسیدند آیا اگر پیروز شویم برای ما پاداش عظیمی خواهد بود؟)

اگر کسی به صحنه‌ی مبارزه‌ی **ساحران فرعون**
با امام حق موسی نگاه کند،
مسلم‌ا این ساحران را گمراه و اهل شقا می‌پندارد.



جمع شدن صفاتی از قبیل **سحر** و به دنبال کسب مال
بودن از طریق مبارزه با امام حق موسی،
هیچ شانس‌ی را برای **سعادت‌مندی** این گروه در نظر بیننده
باقی نمی‌گذارد.

مسلمها اگر ما خودمان را با **ساحران** **فرعون**
مقایسه کنیم، برتری با ما است؛
اما ناگهان ورق بر می‌گردد:



(فَالْقِيَّ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى)

(ساحران سجده‌کنان به زمین افکنده شدند؛

گفتند به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.)

یک لحظه قبل **ساحران فرعون**

و در حال مبارزه با امام حق موسی،

و لحظه‌ی بعد در سجده با ذکر ایمان

فرعون آنان را به سختی تهدید می‌کند، اما آنان از ایمان خویش
دست بر نمی‌دارند:



(فَلَا قُطْعَنُ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ
النَّخْلِ)

(فرعون گفت: دست و پای مخالف شما را قطع می‌کنم و شما را
بر شاخه‌های نخل میخ‌کوب خواهم کرد.)

ساحرائی

کہ تا چند لحظہ قبل بہ دنبال اجرتند؛
و بہ عزت فرعون قسم می‌خورند کہ:



(قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ)

(ساحران گفتند: بعزت فرعون و بہ طور قطع
فقط و فقط ما پیروزیم.)

در یک لحظه آنچنان تغییر کرده‌اند که در قبال تهدید
فرعون می‌گویند:



(قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا
فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

(ما تو را بر دلایل آشکاری که برایمان آمده، و آن کسی که
فطرت ما راسرشته، بر نمی‌گزینیم؛ هرچه می‌خواهی بکن،
حکم تو فقط در امور مربوط به این حیات دنیا جاری
است.)

و چقدر لطیف است که امام علیه السلام از
آنان به (ساحران موسی) تعبیر می‌کند.



(أَمْ مَا تَلَوْتَ قِصَّةَ سَحَرَةِ مُوسَى)

(آیا قصه‌ی ساحران موسی را نخوانده‌ای)

با این توصیفات، آیا ما می‌توانیم:

(خود را از دیگران برتر ببینیم)

در حالی که (قلب)، از اختیار ما خارج است؛
و از یک لحظه‌ی بعد خودمان و دیگری آگاه نیستیم.

بدانید که خداوند بین انسان و قلب او قرار دارد.

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ)

آیا راهکار چالش
چطور می‌شود که:

(کسی که مرتکب معصیت نمی‌شود)،

خود را از (کسی که مرتکب معصیت می‌شود) برتر نبیند.



و چالش

(چگونه می‌شود در قلبم خودم را از دیگران برتر نبینم)

را پیدا کردید؟

پایان جلسه‌ی چهارم

انسان

از دیدگاه قرآن کریم

گر بَوَد رَوِزِ حَسِیْبِم دِیْدِنِ رَوِیْتِ نَصِیْبِ
کَاش هَر رَوِزِم ز مَشْرِقِ سَر زَدِی رَوِزِ حَسِیْبِ
گَر تَو بَر دَرِدِ گَنه کَارَانِ طَبِیْبِی یَا حَسِیْنِ
مَنْ خُوشَم بَا دَرْدَمَنْدِی تَا تَوَامَ بَاشِی طَبِیْبِ
اِذْنِ حَقِّ رَا دَر شَفَاعَتِ مَظْهَرِی اِی ذَوَالْکَرَمِ
تَا بَه اِذْنِ حَقِّ ، شَفَاعَتِ ، خَلْقِ رَا گَرْدَدِ نَصِیْبِ
اِیْزَدِ اَز رَحْمَتِ شَفِیْعِی چَوْنِ تَو بَر مَا آفَرِیْدِ
خَلْقِ رَا اَز حَقِّ نَصِیْبِی گَر نَبَاشَدِ لَنْ یَصِیْبِ

کردگار از بهرِ هر دردی دوائی خلق کرد
درد را سهل است درمان گر طبیب آید لبیب
روزِ آن آمد که برداری ز ماهِ رخ نقاب
آفتابا تا به کی داری شکیب اندر حجب؟
قصه ی سر دادنت سِرِّی ز اسرارِ خداست
خلق را در سر نباشد فهمِ این سرِّ عجیب
کس نباشد مطلع جز دوست بر اسرارِ دوست
با رموزِ آشنا کی آشنا باشد غریب؟
پرده بردار از جمالِ غیب ای نورِ خدا
کز فراقِ رفت ما را پرده ی صبر و شکیب

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا
مَا بَقِيْتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ
وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ